خراسان روزنامه صبح ایران
یکشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۹۵. ۳۰ ربیع الثانی ۱۴۳۸. شماره ۱۹۴۶۰

ابوالکلام آزاد
(۲۱ آبان ۱۲۶۷-۳ اسفند ۱۳۳۶)

اندیشمند و سیاستمدار مسلمان و اولین وزیر فرهنگ هندوستان پس از استقلال بود. ابوالکلام به موضوع وحدت مردم هند برای کسب استقلال اعتقاد فراوانی داشت و یکی از همراهان گاندی برای دستیابی به وحدت پایدار بود. او یکی از رهبران اصلی جنبش استقلال هندوستان محسوب می شد. ابوالکلام بنیانگذار بسیاری از مراکز آموزشی و دانشگاه های معروف هند پس از استقلال این کشور بود.

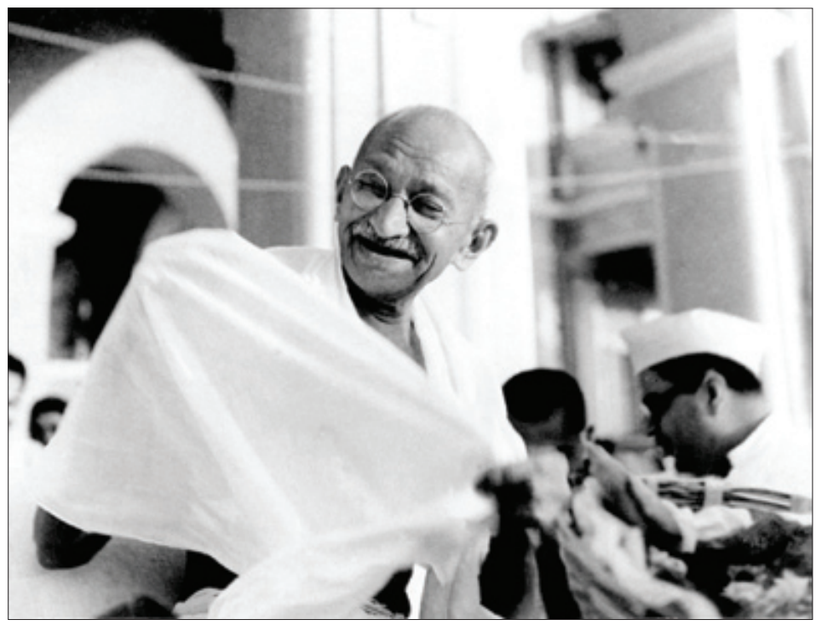

به مناسبت شصت و نهمین سالروز ترور رهبر استقلال هند

مهاتما گاندی؛ سیاستمدار مردم شناس

جواد نوائیان رودسری
info@khorasannews.com

برای اروپاییان، هندوستان سرزمینی زرخیز و افسانه‌ای محسوب می شد. ادویه این کشور، در بازارهای بزرگ اروپا، مشتریان فراوانی داشت و سود سرشار ناشی از تجارت ادویه بود که نخستین بار، بازرگانان طماع اروپایی را به یافتن راه دسترسی کوتاه تر به هند، برانگیخت. «واسکودوگاما»، نخستین اروپایی بود که با کشتی هایش، مسیری دریایی از اروپا به سمت هند گشود. یک قرن بعد از اکتشافات این دریانورد پرتغالی، هلندی ها و انگلیسی ها هم به هند رسیدند و برای خود تجارتخانه هایی تأسیس کردند. نخستین پایگاه تجاری انگلیسی ها در شهر «سورات» و در سال ۱۶۱۲ م ایجاد شد. آنها تا اوایل قرن ۱۸ م، رقبای پرتغالی و هلندی را از شبه قاره هند بیرون راندند و مانع از ورود فرانسوی ها به این منطقه شدند. این موفقیت انگلیسی ها با جنگ های دریایی مداوم و استفاده از نیروی دریایی قدرتمندشان، به دست آمد. با سقوط امپراتوری مغولی حاکم بر هند، در نیمه اول قرن ۱۸ م، همزمان با یکه‌تازی انگلیسی ها در سواحل این شبه‌قاره، آنها فرصت مناسب برای نفوذ بیشتر در هند را به دست آوردند و با استفاده از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، ایالت های ثروتمند این سرزمین را یکی پس از دیگری تصرف کردند و مقاومت های حاکمان هوشیاری مانند «تیپوسلطان»، حاکم مسلمان ایالت «میسور» هم، راه به جایی نبرد. انگلیسی ها به تدریج بر سراسر هندوستان مسلط شدند و پس از برانداختن حاکمان محلی، هند، رسماً مستعمره انگلیس اعلام و «ویکتوریا»، ملکه انگلیس، «امپراتوریس هند» خوانده شد. هندی ها طی دوران تسلط استعمارگران، بارها علیه آنها قیام کردند. یکی از معروف ترین این قیام ها، قیام سراسری «سیپوی» بود. این قیام در سال ۱۸۵۷ م آغاز شد. «سیپوی» ها، سربازان هندیِ در خدمت ارتش انگلیس بودند که از ظلم و ستم فرماندهان انگلیسی به جان آمدند و دست به شورش علیه آنها زدند. اما این قیام، به دلیل فقدان رهبری قدرتمند، راه به جایی نبرد و با وجود موفقیت های نخستین، شکست خورد. اوایل قرن ۲۰ م، گرایش های ناسیونالیستی در هند گسترش یافت و زمینه ساز فعالیت های متعدد علیه استعمارگران انگلیسی شد. اما هیچ کدام از مدعیان ملی گرایی در هند، نتوانستند مردم این کشور را که دارای عقاید و مذاهب مختلف بودند، زیر یک پرچم جمع کنند تا آن که «گاندی»، به عنوان یک رهبر سیاسی و معنوی در هند، مبارزات خود را آغاز و مردم این کشور زرخیز و پرجمعیت را به سوی استقلال هدایت کرد.

■ **مبارزه به شیوه «ساتیاگراها»**

بی تردید مهاتما گاندی یکی از بزرگ ترین شخصیت های قرن بیستم بود. تلاش او برای آزادی هندوستان و شیوه ای که برای این کار بزرگ در پیش گرفت، نام او را برای همیشه ماندگار کرد. گاندی، چنان که مشهور است، از شیوه ای به نام مبارزه بدون خشونت یا به گفته خودش، «ساتیاگراها»، برای اخراج استعمارگران انگلیسی استفاده کرد. با این حال، نگریستن به گاندی و شخصیت او، از ورای اندیشه ای به نام «ساتیاگراها»، باعث شده است تا بسیاری از ویژگی های مشی سیاسی و فردی وی نادیده و ناگفته باقی بماند. گاندی به عنوان شخصیتی الهام بخش برای توده های محروم و ستمدیده هندی، بیش و پیش از هر چیز، آن ها را به سوی داشته ها و به تعبیر یکی از اندیشمندان معاصر، «خویشتنِ خویش»، فراخواند. او در دیدگاه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود، مردم هند را به نطلبیدن آنچه خود دارند، از بیگانه، دعوت می کرد. بدون شک، رمز موفقیت گاندی در مقابله با استعمار انگلیس، در درجه اول، توجه به همین موضوع راهبردی بود؛ موضوعی که در بررسی زندگی سیاسی و اجتماعی این رهبر بزرگ، کمتر مورد توجه قرار می گیرد.

■ **شکل گیری یک دیدگاه**

«موهانداس کارامچاند گاندی»، که مردم هند او را مهاتما (دارنده روح بزرگ) لقب داده اند، روز دهم مهرماه سال ۱۲۴۸ هـ.ش در شهر «پوربندر» هندوستان متولد شد. پدرش کارمند دولت بود و به همین دلیل، کودکی «موهانداس» در آرامش و رفاه نسبی گذشت. او خیلی زود ازدواج کرد، در واقع ۱۳ ساله بود که همسرش «کاستوربا» به عقد او درآمد؛ زنی که سال ها بعد به یکی از نمادهای مبارزه زنان هندوستان علیه استعمار، تبدیل شد. گاندی تحصیلاتش را تا پایان دبیرستان در هند گذراند و در ۱۹ سالگی، همراه با همسر و ۴ فرزندش، برای ادامه تحصیل راهی انگلیس شد. او موفق شد مدرک خود را در رشته حقوق از دانشگاه لندن دریافت کند. گاندی مدتی در لندن وکیل بود، تا این که یک پیشنهاد کار او را به آفریقای جنوبی کشاند؛ جایی که هندی های مهاجر، به عنوان شهروند درجه دوم، از محرومیت شدید و غیر قابل تحملِ ناشی از رژیم آپارتاید، رنج می بردند. در آفریقای جنوبیِ بود که گاندی نخستین گام های مبارزه با استعمار انگلیس را برداشت. او در بسیج کردن هندی های مقیم آفریقای جنوبی برای به دست آوردن حقوقشان نقش مهمی ایفا کرد و به همین دلیل، مدتی زندانی شد. ایده مبارزه بدون خشونت، برای نخستین بار، در آفریقای جنوبی به ذهن گاندی رسید؛ ایده ای که برای هندی های مقیم این کشور، موفقیت های محدودی را در پی داشت. گاندی با دیدگاه های تازه اش درباره مبارزه با استعمار، به هندوستان بازگشت و پس از برعهده گرفتن ریاست کنگره هند، مردم این کشور را در رسیدن به استقلال رهبری کرد.

■ **به سوی استقلال اقتصادی**

دیدگاه های گاندی درباره مبارزه با استعمار، با روحیه و عقاید مردم هند بسیار سازگار بود. در واقع گاندی با الهام از ظرفیت فکری و اعتقادی مردمش، به تکمیل دیدگاه های خود برای مبارزه پرداخته بود. او پیش از آن که وارد معرکه شود، دست به مسافرتی طولانی در هندوستان زد؛ از شهرها و روستاهای مختلف دیدن کرد و از مشکلاتی که مردم محنت زده هند با آن دست و پنجه نرم می کردند، آگاه شد. گاندی به فراست دریافت که نخستین عامل مؤثر در تداوم استعمار هندوستان، فقدان وحدت پایدار میان پیروان ادیان و نژادهای مختلف در هند است. او با چشم تیزبین و دردشناس خود می دید که چگونه استعمار انگلیس با سوءاستفاده از این مسئله، یوغ بردگی را بر گردن مردم کشورش انداخته است.

فقر طاقت فرسای حاکم بر روستاهای پرشمار کشور هند، بیش از آن که ناشی از خشکسالی یا فقدان فناوری های نوین کشاورزی باشد، ناشی از سیاست های استعمارگرانی بود که با از بین بردن صنایع داخلی کشور و معتاد کردن مردم به استفاده از محصولات تولیدی انگلیس، تیشه بر ریشه اقتصاد هند می زدند. گاندی که می دانست ایجاد صنایع بزرگ نمی تواند جوابگوی اشتغال میلیون ها هندی فقیر و محروم شود، کوشید صنایع دستی و محدود محلی را تقویت کند. درست در همین زمان بود که او نخریسی به شکل سنتی را آغاز کرد و چرخ نخریسیِ سنتی گاندی به نمادی برای اعتراض علیه وضع حاکم بر کشور تبدیل شد. گاندی لباس های اروپایی و حتی لباس های هندی را که با پارچه خارجی تهیه شده بود، کنار گذاشت و از پارچه های هندی برای تهیه لباس ساده خود و خانواده اش استفاده کرد. او معتقد بود: «لباس زیبایی که باعث بیکاری هموطنان شما شود ارزشی ندارد.» نتیجه اتخاذ این تصمیم سرنوشت ساز، روی آوردن مردم هند به استفاده از پارچه های داخلی به جای پارچه های خارجی و توسعه یافتن این صنعت محلی بود. گاندی با این سیاست به مردم هند فهماند که دستیابی به استقلال سیاسی، بدون کسب استقلال اقتصادی، توهمی بیش نیست. او برای خارج کردن معادن و صنایع کلیدی هند از چنگ استعمارگران، مردم را به نافرمانی مدنی در برابر استعمار اقتصادی کشورش فراخواند. در واقع، گاندی زمینه استقلال سیاسی را به وسیله استقلال اقتصادی فراهم کرد.

■ **وحدت برای استقلال**

رسیدن به استقلال اقتصادی بدون تحقق همدلی و وحدت میان جامعه هندوستان ممکن نبود. انگلیس توانسته بود طی نزدیک به ۱۵۰ سال، با سیاست معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن»، جامعه هند را به جامعه ای از هم گسسته و آکنده از اختلافات قومی و مذهبی تبدیل کند. گاندی برای ایجاد وحدت ملی در هند به شدت تلاش می کرد. او برای برقراری آشتی و تفاهم میان اقوام و پیروان مذاهب مختلف در هند، از جان خود مایه گذاشت و توانست با بهره بردن از شخصیت کاریزماتیک خود و اعتصاب غذاهای معروفش، برخی از جدی ترین تنش های به وجود آمده در هند را خاتمه دهد. با این حال، اختلافات قومی و مذهبی تنها عامل ایجاد تفرقه در هندوستان نبود. سیاستمداران فرصت طلب هندی که می خواستند از مجال به دست آمده، در راستای منافع فردی یا گروهی خود سوءاستفاده کنند، خطری جدی برای وحدت جامعه محسوب می شدند. سیاستمدارانی که می خواستند به بهانه از بین بردن استعمار و ایجاد هندوستان مستقل و مبتنی بر دموکراسی، تنها منافع خود را تأمین کنند. گاندی بارها به آن ها گفته بود: «چه فرقی می کند که فقر، مرگ، بیماری، بی خانمانی و استثمار ریشه در حکومت های استبدادی داشته باشد یا با نام مقدس آزادی و دموکراسی ایجاد شود؟» تلاش های گاندی برای از بین بردن تفرقه و ایجاد وحدت گاه بی نتیجه می ماند، اما او هیچ گاه ناامید نشد. یک بار، زمانی که همه مبارزان هندی، اعم از مسلمانان و هندوها، از ادامه مبارزه و پیروزی بر استعمار انگلیس ناامید شده بودند، به آن ها گفت: «وقتی ناامید می شوم، به خاطر می آورم که در طول تاریخ راه حق و حقیقت همواره پیروز بوده است. حکمرانان ستمگر و آدمکشان قدرتمند، در برهه ای ظاهراً شکست ناپذیر جلوه می کنند، ولی در نهایت همه آن ها سقوط کرده اند؛ همیشه به این واقعیت فکر کنید.» ثمره استقامت او و یارانش، تسلیم شدن استعمار انگلیس در برابر خواست مردم هند بود. با این حال، گاندی همواره نگران خطری بود که وحدت مردم هند را تهدید می کرد. اختلافات قومی و مذهبی، به ویژه پس از تشکیل کشور پاکستان، در هند بالا گرفت. نگرانی گاندی بی مورد نبود؛ صبح روز دهم بهمن ماه سال ۱۳۲۶، «ناتورام قادسی»، یکی از هندوهای افراطی، گاندی را در دهلی نو هدف گلوله قرار داد که به کشته شدن رهبر بزرگ هند انجامید.

خواندنی های تاریخی

راسپوتین؛ از افسانه تا واقعیت

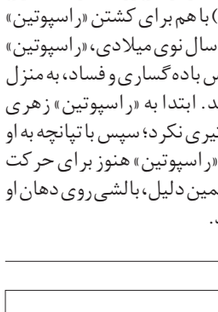

رودسری- شب اول ژانویه سال ۱۹۱۷، صدای شلیک گلوله تپانچه، سکوت خانه مجلل و اشرافی پرنس «فلیکس یوسوپوف» در سن‌پترزبورگ را شکست و به زندگی مردی پایان داد که کابوس دهشتناک مردم روسیه بود. راسپوتین، مردی که هدف گلوله قرار گرفت، کشیشی ارتدوکس بود که بسیاری از مردم روسیه، سقوط امپراتوری تزارها را، دستپخت او می دانستند. «گریگوری افیمویچ راسپوتین» راهبی بی سواد و دائم الخمر، از اهالی جنوب سیبری بود که هم ولایتی هایش او را به دلیل عقاید کفرآمیز و ادعاهای گزافش مبنی بر داشتن نیروی فوق بشری، طرد کرده بودند. در آن زمان، روسیه تزاری شرایط خوبی نداشت. جنگ های پیاپی و بار مالی ناشی از آن، این کشور را به ورطه ورشکستگی کشانده و تزار نیکولای دوم به دلیل زیاده طلبی هایش در اروپا و آسیا، در بدمخمصه ای گرفتار شده بود. در این شرایط، بیماری هموفیلی و لیعهد، تزار و همسرش «الکساندرا» را به شدت نگران کرده بود. آنها که از شیوه های متداول پزشکی ناامید شده بودند، برای درمان فرزندشان، به جادوگری و خرافه روی آوردند. در این میان، «راسپوتین» به پایتخت رسید و توانست کشیش یکی از کلیساهای اصلی شهر را تحت تأثیر خود قرار دهد و بفریبد. کشیش مذکور از معدود افرادی بود که از بیماری ولیعهد اطلاع داشت. او «راسپوتین» را به ملکه معرفی کرد و به این ترتیب، دوران نفوذ «راسپوتین» در دربار آغاز شد. او شروع به پیشگویی هایی کرد که بر حسب اتفاق، تعدادی از آنها درست از آب درآمد. همین موضوع برای وابسته شدن ملکه خرافاتی روسیه به «راسپوتین» کافی بود. او به تدریج توانست با نفوذ در ملکه و تزار، عملاً در امور داخلی کشور دخالت کند. برخی از مورخان و بیشتر مردم روسیه، «راسپوتین» را محرک اصلی تزار برای ورود به جنگ جهانی اول می دانند؛ رویدادی که پیامدش برای مردم، بدبختی، فلاکت و نکبت بود. به همین دلیل، اطرافیان تزار، مانند عموم مردم، «راسپوتین» را اهریمنی می دانستند که کمر به نابودی تزار و روسیه بسته است. «راسپوتین» افزون بر این، به دلیل ارتباطات غیر اخلاقی اش با زنان دربار، سوء شهرت داشت. یکی از رازآلودترین بخش های زندگی «راسپوتین»، درمان بیماری هموفیلی و لیعهد توسط اوست. محمود طلوعی در کتاب «صد سال، صد چهره»، می نویسد: «نقش او [راسپوتین] در معالجه آلکسیس، ولیعهد بیمار روسیه و تنها پسر تزار نیکلای دوم و ملکه آلکساندرا، یکی از معماهای حل نشده تاریخی است. زیرا پزشکان حاذق و برجسته روسیه از معالجه ولیعهد که دچار بیماری هموفیلی بود، عاجز مانده بودند، اما راسپوتین، ظاهراً با نیروی هیپنوتیزم، بیماری ولیعهد را کنترل کرد و با این نیرو توانست تزار، ملکه و اطرافیان آنها را تحت تأثیر قرار دهد.» علت این توانایی «راسپوتین»، هر چه که بود، زمینه نفوذ بیشتر او را در تزار و ملکه و نیز، امور کشور فراهم کرد. این وضعیت، باعث لبریز شدن کاسه صبر دولتمردان تزار شد. «استولیپین»، نخست وزیر مقتدر روسیه در دوران نیکولای دوم، دستور تبعید او را داد، اما با مرگ «استولیپین»، «راسپوتین» به پایتخت بازگشت و برنامه های خود را از سر گرفت. این بار، سه تن از اشراف روسیه، یعنی «فلیکس یوسوپوف» (همسر دختر خاله تزار)، «ولادیمیر پوریشکوویچ» (عضو دومای روسیه) و «دیمیتری پاولوویچ» (پسر خاله تزار) با هم برای کشتن «راسپوتین» هم پیمان شدند. آنها شب سال نوی میلادی، «راسپوتین» را به بهانه شرکت در مجلس باده گساری و فساد، به منزل «یوسوپوف» دعوت کردند. ابتدا به «راسپوتین» زهری کشنده دادند؛ اما در او تأثیری نکرد؛ سپس با تپانچه به او شلیک کردند، اما دیدند «راسپوتین» هنوز برای حرکت کردن تلاش می کند؛ به همین دلیل، با لشی روی دهان او گذاشتند و خفه اش کردند.

گزارش تاریخی

طرح گرسنگی؛ نقشه ای که نازی ها برای مرگ ۳۰ میلیون روس کشیدند

آنتونی بیور
ترجمه: محمدعلی فیروزآبادی

هنگامی که هیتلر در دسامبر ۱۹۴۰ تصمیم خود را برای لشکرکشی به اتحاد جماهیر شوروی عملی کرد، در واقع دو هشدار تاریخی بیسمارک [صدراعظم نامدار آلمان در قرن ۱۹] را نادیده گرفت. بیسمارک سال ها پیش از آن، درباره حمله به شوروی و همین طور خطرات بزرگ یک جنگ به اصطلاح دوجبهه ای، هشدار داده بود. هدف دیرینه و احساسی هیتلر مبنی بر «خرد کردن و درهم شکستن بلشویسم»، در واقع هدفی بود که وی کاملا به آن اعتقاد داشت و از یک ایدئولوژی نشأت می گرفت. با این حال، هیتلر در توجیه این ایده خود، برای ژنرال های شکاک و مردد آلمانی، از حمله و اشغال روسیه به عنوان مطمئن ترین راه برای وادار کردن بریتانیا به اتحاد با آلمان یاد می کرد. هیتلر ادعا می کرد که بلافاصله پس از مغلوب شدن روسیه، ژاپن در موقعیتی قرار خواهد گرفت که بتواند توجه آمریکا از اروپا را منحرف و حواس واشنگتن را به پاسیفیک [اقیانوس آرام] معطوف کند. هدف استراتژیک رهبران حکومت نازی این بود که نفت و مواد غذایی مورد نیاز آلمان را از طریق شوروی تامین کنند. آن ها بر این باور بودند که در صورت تحقق این هدف، رایش سوم نیز به قدرتی بلامنازع و شکست ناپذیر بدل خواهد شد. اگرچه هیتلر از نظر رفتاری و انتخاب اهداف، بسیار تنوع طلب بود و خیلی زود از هدف اولیه دور می شد؛ اما ایده لشکرکشی و اشغال اتحاد جماهیر شوروی در واقع به سال های دور، یعنی اواخر جنگ اول جهانی بازمی گشت و هیتلر همچنان بر آن اصرار داشت. اشغال اوکراین در سال ۱۹۱۸ توسط لشکریان آلمانی تحت فرماندهی ژنرال «هرمان فون آیشهورن»، همواره هیتلر را تحت تاثیر قرار می داد و با یادآوری این پیروزی، بیش از اندازه شاد می شد. به همین دلیل، پیشوای نازی، به شدت بر این باور بود که تحت کنترل درآمدن دوباره این منطقه توسط آلمان، می تواند به تنهایی از تکرار تاریخ جلوگیری کند. به عبارت روشن تر، به باور هیتلر چنانچه آلمان بار دیگر موفق به اشغال اوکراین می شد، بریتانیا دیگر نمی توانست مانند جنگ اول جهانی آلمان را محاصره کند و به تبع آن، از بروز و تکرار آن قحطی وحشتناک و کشنده جلوگیری به عمل می آمد. در تمام سال های نیمه نخست سال ۱۹۴۱، استالین، رهبر شوروی، نسبت به اهداف بریتانیا بسیار مشکوک بود و گمان می کرد که نخست وزیر وینستون چرچیل، قصد دارد آلمان و شوروی را به جان هم بیندازد تا کشور تحت فشار قرار گرفته خود را از این مهلکه نجات دهد. به همین دلیل بود که حاکم کرملین، همه هشدارهای بریتانیا را درباره آمادگی آلمان برای حمله به شوروی نشنیده گرفت و گفت که از نظر او، همه این هشدارها، چیزی بیشتر از «مشتی تحریکات انگلیسی» نیست. جالب آنکه استالین حتی از اخبار و اطلاعات سرویس های مخفی خود نیز خشمگین می شد و دلیل همه این اطلاعات نادرست و گمراه کننده را به فساد کشیده شدن ماموران شوروی در خارج از کشور می دانست! ارتش سرخ شوروی در تابستان ۱۹۴۱ در موقعیتی نبود که توان انجام یک حمله بزرگ را داشته باشد. به هر حال، هرچه بود هیتلر، در تصمیم خود برای حمله به شوروی کاملا راسخ نشان می داد و از مدت ها پیش در انتظار فرصتی مناسب برای نیل به این هدف دیرینه به سر می برد. از سوی دیگر، ظاهراً استالین هم پیشنهاد ژنرال هایش را برای انجام حمله پیشگیرانه علیه آلمان در زمستان ۱۹۴۱ نپذیرفت و در عوض، انجام چنین حمله ای را به سال ۱۹۴۲ موکول کرد و البته گفت که این موافقت تنها در صورت آموزش های بهتر نیروهای ارتش سرخ و برخورداری آن ها از اسلحه و تجهیزات بهتر حاصل خواهد شد. در واقع، همه محاسبات اولیه و پیشین استالین به دلیل تسلیم ارتش فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰، به نوعی غلط از آب درآمده بود. این تسلیم، علاوه بر پیروزی های روحی و روانی، یک پیروزی تجهیزاتی و فنی را نیز نصیب ارتش و نیروهای آلمانی کرد؛ زیرا در همان زمان، ۸۰ درصد از وسایل نقلیه و موتوری شماری از لشکرهای آلمانی، از موجودی انبارهای ارتش تسلیم شده فرانسه تامین شده بود؛ وسایل و تجهیزاتی که از نظر مکانیکی و فنی به مراتب بهتر و قدرتمندتر از تولیدات مشابه در ارتش آلمان محسوب می شد. همین مسئله یکی از دلایل نفرت استالین از فرانسوی ها بود و این نفرت، بعدها و در جریان کنفرانس تهران، در سال ۱۹۴۳، خود را نشان داد و استالین به صراحت از فرانسوی ها به عنوان خیانتکار و همکار نیروهای اشغالگر یاد کرد. توزیع وسایل نقلیه موتوری فرانسوی در لشکرهای آلمان نازی، یک پیامد دیگر هم داشت؛ این مسئله در واقع یکی از عوامل بی شماری بود که موجب شد آغاز «عملیات بارباروسا» [اسم رمز عملیات اشغال خاک شوروی توسط آلمان] با تردیدها و اما و اگرهای فراوان روبه رو شود. البته بر اساس یکی از تئوری های قدیمی تر گفته می شود که حمله نیروهای آلمانی به خاک یونان، در آوریل ۱۹۴۱، موجب به تعویق افتادن عملیات بارباروسا شد، اما این تعبیر واقعیت ندارد. دلیل اصلی تعویق عملیات بارباروسا، در واقع بارش غیر معمول برف و باران در بهار ۱۹۴۱ و به زیر آب رفتن باند فرودگاه هایی بود که برای فرود و برخاست هواپیماهای جنگنده آلمانی در نظر گرفته شده بود. نقشه و طرح ارتش آلمان نازی این بود که خاک شوروی را تا به اصطلاح «خط AA»، یعنی از آرخانگلسک، در سواحل دریای شمال تا آستراخان در جنوب شوروی، به اشغال خود درآورد. اگر این نقشه عملی می شد، نیروهای ارتش آلمان می توانستند درست پشت مسکو و همین طور، پشت ولگای اولیا مستقر شوند. «طرح گرسنگی» از جمله طرح های محبوب نازی ها به شمار می آمد. آن دسته از سربازان ارتش شوروی که از نبردهای سنگین آغازین عملیات بارباروسا جان سالم به در برده و البته از چاله به چاه افتاده بودند، چاره ای جز این نداشتند که تا کوه های اورال عقب نشینی کنند. بر اساس این طرح که توسط نیروی هوایی آلمان تدوین شده بود، در همان حال که سربازان شوروی عقب نشینی می کردند، ساخت تاسیسات و اقامتگاه های شهروندان آلمانی و استعمار مناطق اشغال شده روسیه و اوکراین آغاز می شد. در طرح گرسنگی که هربرت باکه، از بلندپایگان حکومت نازی، بر تدوین آن نظارت و دخالت داشت، پیش بینی شده بود که محصولات غذایی شوروی برای تامین نیازهای نیروی هوایی آلمان مصادره شود. به این ترتیب، بر اساس این طرح، ۳۰ میلیون انسان بی گناه دچار گرسنگی می شدند و به ویژه، در شهرهای اشغال شده جان خود را از دست می دادند. این طرح رادیکال و بی رحمانه هربرت باکه، موجب شور و شعف هیتلر، گورینگ و هیملر شد؛ زیرا به باور آنها این طرح، در واقع راه حلی برای مشکل کمبود فزاینده مواد غذایی در آلمان و همزمان، سلاحی موثر و اصلی در جنگ ایدئولوژیک علیه نژاد اسلاو و «بلشویسم» به حساب می آمد. نیروی هوایی آلمان، به عنوان متولی اصلی این طرح، بلافاصله موافقت خود را با آن اعلام کرد. به این ترتیب، دولت آلمان می توانست با محصولات غذایی شوروی، نیازهای سه میلیون نظامی اشغالگر و ۶۰۰ هزار راس اسب را از داخل کشور اشغال شده تامین کند و این مسئله، با توجه به دوری و عدم دسترسی به آلمان و مشکلات غذایی در داخل آلمان، یک پیروزی بزرگ محسوب می شد؛ اما وجه دیگر این طرح، خوابی بود که آلمانی ها برای اُسرای شوروی دیده بودند. قرار بر این بود که این اُسرا، به صورت سیستماتیک گرسنگی بکشند و بر اثر گرسنگی بمیرند. با این روش، آلمانی ها موفق می شدند که بدون شلیک حتی یک گلوله، بسیاری از نیروهای دشمن را نابود کنند. اما این طرح، هرگز به مرحله اجرا درنیامد؛ زیرا آلمانی ها، اساسا با هرگونه تشکیل دولت مستقل یا هرگونه اعطای خودمختاری به اوکراینی ها که به معنی حداقلی از استقلال باشد، مخالف بودند. به این ترتیب، حتی بیشتر آن اوکراینی هایی که در آغاز از حمله آلمانی ها استقبال کرده بودند خیلی زود به اهداف واقعی برلین پی بردند و متوجه شدند که نازی ها چه نقشه های شومی در سر می پرورانند. افزون بر آن، ظاهراً هیتلر هیچ درسی از تجربه حمله ژاپن به چین در سال ۱۹۳۷ نگرفته بود. در آن مورد هم یک ارتش کاملا آموزش دیده و از نظر قدرت نظامی برتر، به یک کشور بسیار پهناور حمله کرد و اگرچه در آغاز کار به پیروزی هایی دست یافت، اما مقاومتی که مردم کشور اشغال شده از خود نشان دادند، چنان شوک آور بود که وحشت و هرج و مرج غریب را در میان نیروهای اشغالگر رقم زد؛ وحشتی که به شکست ژاپن قدرتمند انجامید. هیتلر در جریان تحقیر و دست کم گرفتن بلشویسم، ظاهراً این مسئله را در نظر نگرفته بود و نمی دانست که وطن پرستی چنان ریشه های عمیقی در میان روس ها دارد که هر لحظه و در هر موقعیتی، به آنها انگیزه لازم را برای ادامه جنگ می دهد، جنگی که بیش از هر چیز، خشم و عزم و اراده استوار در آن نقش ایفا می کند. افزون بر آن، بیشتر آلمانی ها می دانستند که پیروزی های ارتش این کشور در لهستان و اسکاندیناوی و کشورهای بنلوکس و فرانسه و بالکان، مرهون نیروی هوایی بود و نباید تصور شود که کلیت نیروهای مسلح آلمانی شکست ناپذیر محسوب می شوند؛ تصور و توهمی که البته در آن زمان وجود داشت. در همان حال، افسران آلمانی برای افراد خود توضیح می دادند و اعلام می کردند که «در آستانه یکی از بزرگ ترین لشکرکشی های تاریخ» قرار دارند و سه میلیون سرباز آلمانی آماده اند با کمک ارتش های فنلاند، رومانی و همین طور ایتالیا، جنگ علیه بلشویسم را آغاز کنند. فرماندهان و افسران آلمانی نیز، به افراد خود دستور می دادند که در هر شرایطی برای نبرد با دشمنی که بی اندازه ناتوان است، آماده باشند و در کمال راحتی اطمینان می دادند که نابودی ارتش سرخ شوروی تنها سه تا چهار هفته زمان خواهد برد. یکی از سربازان لشکر نیروهای مخصوص کوهستان، در دفتر خاطرات خود نوشت: «خدا را شکر که فردا صبح زود عملیات علیه دشمن دیرینه، یعنی بلشویسم، آغاز می شود. من واقعا خیالم راحت است. کاملا مطمئن هستم... و عقیده دارم که اگر بتوانیم این کشور و منابع و ذخایرش تا منطقه اورال را تصرف کنیم، آنگاه در موقعیتی خواهیم بود که خودمان غذایمان را تامین می کنیم و اروپا در موقعیتی قرار خواهد گرفت که تا هر زمان بخواهد، جنگ در دریا [علیه بریتانیا] را ادامه دهد.» یک افسر جزء دیگر ان مخابرات لشکر اس اس، از این نیز خوش بین تر و خوش خیال تر بود: «من کاملا به این مسئله باور و اعتقاد راسخ دارم که نابودی روسیه نیز درست مانند فرانسه زیاد طول نخواهد کشید و احتمال می دهم که چنانچه وضعیت به همین صورت پیش برود، بتوانیم در ماه آگوست به مرخصی و تعطیلات برویم.» اما این بزرگ ترین گستاخی و خودبزرگ بینی تاریخ، به زودی به پوششی برای بزرگ ترین و هولناک ترین جنایتی بدل شد که تاریخ بشریت تا به امروز تجربه کرده است.

منبع: سایت تاریخ ایرانی

روزنامه خراسان
لطفاً پیگیری کنید
۰۹۳۹-۳۳۳۳۰۲۷
@khorasanerazavi

سرکار خانم دکتر عتیله حیدری
با کمال مسرت ارتقای شما را به مرتبه
استادی تبریک می گوییم.
اعضای هیأت علمی
دانشگاه پیام نور مشهد
۹۵۳۲۴۱۷۳/ب

جناب آقای دکتر سعید صفائی
انتصاب شایسته جنابعالی را به عنوان
مدیر حقوقی تحصیل و تملک اراضی
شرکت آب و فاضلاب مشهد
تبریک عرض می نماییم.
خانواده دکتر دهنوی
۹۵۳۲۳۹۰۰/ش

دختر عزیزم
محدثه فیاض
کسب مقام اول حفظ قرآن کریم شهرستان تایباد و مقام دوم در آزمون پیشرفت تحصیلی شهرستان و همیشه ممتاز بودنت در سطح مدرسه مشکوة همه ما را شگرگزار خداوند کرده است.
همیشه ماندگار و پاینده باشی
عمه و مادربزرگت از تربت جام
پدر و مادر زحمتکشت
محمد فیاض-معصومه دلشاد
۹۵۳۲۲۷۶۶/ف

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده شرکت جهاد تعاون خراسان
(سهامی خاص) به شماره ثبت ۷۹۳۷
بدینوسیله از کلیه سهامداران محترم شرکت جهادتعاون خراسان (سهامی خاص) و یا نمایندگان قانونی ایشان دعوت میشود تا در جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده شرکت که در ساعت ۹ صبح روز پنج شنبه ۹۵/۱۱/۲۱ که به آدرس مشهد، ابتدای بلوار وکیل آباد- نبش بلوار امامت - باشگاه صنعت برق تشکیل میگردد شرکت فرمایند.
دستور جلسه: استماع گزارش هیئت مدیره و بازرس قانونی شرکت در خصوص فعالیت و عملکرد شرکت در سال مالی منتهی به ۱۳۹۵/۶/۳۱
بررسی و تصویب ترازنامه و حساب سودوزیان و عملکرد سال مالی منتهی به ۱۳۹۵/۶/۳۱
انتخاب بازرس برای سال مالی منتهی به ۱۳۹۶/۶/۳۱
تعیین روزنامه کثیر الانتشار جهت درج آگهی های و اطلاعیه ها و دعوتنامه های شرکت برای سال مالی آینده
سایر مواردی که در صلاحیت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده باشد.
شایسته است سهامداران و یا وکیل قانونی (محضری) آنها که مایلند در مجمع حضور یابند حداکثر تا ساعت ۱۴ مورخه ۹۵/۱۱/۲۰ با مراجعه به دفتر امور سهام شرکت واقع در خیابان بیستون، بین ۶و۸، پلاك ۳۲، شرکت سهام نگرنور "برگ ورود به مجمع" را دریافت نمایند. حضور در مجمع بدون دریافت "برگ ورود به مجمع" منع قانونی دارد.
هیئت مدیره
۹۵۳۲۴۳۰۱/ب

جناب آقای دکتر انوشیروان محسنی بندپی
معاون محترم وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی و
ریاست محترم سازمان بهزیستی کشور
صمیمانه ترین تقدیر خود را از عملکرد مجموعه با تدبیر، منسجم، پاسخگو و متعهد بهزیستی کشور اعلام و از حمایت ویژه ای که به استان سیستان و بلوچستان و جامعه هدف سازمان بهزیستی بخصوص در حوزه معلولین داشته اید از جنابعالی و تمامی معاونین و همکاران ارجمندتان نهایت تقدیر و تشکر را داریم.
محمد نخعی - رئیس هیئت مدیره جامعه معلولین ایران شعبه استان سیستان و بلوچستان
۹۵۳۲۳۸۸۸/ز